

چکیده مقاله

نشر آثار جدی غیر داستانی در مصر، که سابقه صنعت چاپ آن به ایام پیش از گوتنبرگ می‌رسد، تاریخچه‌ای طولانی دارد اما در جریان عمل، مشکلات و مسائل فراوانی که از تلقیها اجتماعی، معیارهای صنعتی، و سیاستهای حکومتی ما می‌گیرد نشر چنین آثاری را احاطه کرده است.

نگاهی به

تاریخ نشر کتاب

در مصر

احتمالاً در قاهره اندکی غریب می‌نماید که شما، خصوصاً وقت که بیشتر انتشارات آن به زبان انگلیسی باشد، بتوانید يك نا، دانشگاهی باشید. و البته که این غرابت به علت آن نیست قاهره سنت علمی و تحقیقی نداشته و یا آثار علمی و تحقیقی در منتشر نمی‌شده است. این سرزمین در گذشته موطن و مأ افرادی همچون ابن میمون و ابن خلدون بوده، و هنوز هم دانش‌الازهر که اندکی بیش از هزار سال از تأسیس آن می‌گذرد، در بریاست. کتابخانه عظیم اسکندریه پیش از فتح این سرزمین دست اعراب، دوبار تماماً از بین رفته بود، اما کتابخانه قاهره که قرن یازدهم میلادی توسط مستنصر، خلیفه فاطمی، بنا شده بود بیش از ۱۰۰۰۰۰ جلد کتاب داشت که احیاناً معدودی از آن چاپی بود.

بدین معنی که می‌توان گفت حداکثر پس از چند دهه بعد پیدایش چاپ در چین، یعنی سه قرن کامل پیش از نخست گزارشهای مدون درباره وجود چاپ در مناطق عربی زبان کند جاده ابریشم، و پنج قرن قبل از گوتنبرگ، در مصر آثاری به زبان عربی وجود داشته که چاپ شده بوده است. این امر، اگر ظاهراً در تحقیقات و تتبعات يك قرن پیش اروپای مرکزی مس پیش پا افتاده‌ای قلمداد می‌شده، امروزه شاید حتی از متخصصان تاریخ خاورمیانه در قرون وسطی نیز شگفت‌انگیز بنماید. صنعت کاغذسازی، که در قرن هشتم با اسیر شدن صنعتگر چینی در سمرقند به دست مسلمانان، به جهان عرب یافت، بیشتر از آن نیز کاملاً شناخته شده بود، و کاغذ مدتها قبل این ایام در این نواحی جای پاپیروس را گرفته بود. صنعت چاپ احتمالاً کمابیش به طور مستقیم از راه دریا، و همراه و همزمان ورود کالاهایی نظیر ظروف چینی تانگ (Tang) و سونگ (Song) از چین وارد این کشور شد.

در حفاریهای باستانشناسانه این سرزمین نیز اوراق منفرد که با چاپ قالبی (block-printing) چاپ شده بوده، و ظاهراً هکدامشان بخشی از يك کتاب را تشکیل نمی‌داده‌اند، به دست آمده است.^۲ اما، با آنکه تبدیل و تحویل این شیوه چاپ قالبی به شیوه حر و فنجینی قابل انتقال (movable type) در زبان عربی ممکنتر سهلتر از زبان چینی بوده، چاپ کهن قالبی در مصر هیچگاه

نوشته جان رودن بك^۱
ترجمه مرتضی اسعدی



حروفچینی قابل انتقال تحول نیافت. بلکه به عکس، همین هنر چاپ [قالی] نیز، بنابه دلایلی که بیشتر مبتنی بر ملاحظات سیاسی و اقتصادی بود تا ملاحظات دینی و مذهبی، تنها تا زمانی در مصر دوام یافت که فاطمیان بر اریکه قدرت بودند؛ بازوال قدرت فاطمیان، صنعت چاپ نیز، اگرچه مشکل بتوان گفت که دقیقاً چه طور و در چه زمان، از بین رفت، و فرهنگ عربی، بر اثر مهاجماتی از شرق و غرب، روی وروال محتاطانه‌ای یافت، و مآلاً وظیفه ابداع حروفچینی قابل انتقال عربی را به چاپخانه‌داران و چاپچیان ایتالیای دوره رنسانس واگذاشت.

بدین ترتیب، تاریخ واقعی نشر آثار علمی و تحقیقی در مصر از سال ۱۷۹۸ میلادی که صنعت چاپ بار دیگر توسط فرانسویها به این سرزمین آورده شد، آغاز شد؛ در این سال فوجی از مستشرقان فرانسوی که ارتش اشغالگر ناپلئون بوناپارت را همراهی می‌کردند، دو چاپخانه با حروف و حروفچینی قابل انتقال به هر دو الفبای لاتین و عربی، که قرار بود از حروف عربی آن در تبلیغات استفاده شود، با خود به مصر آوردند. سه سال بعد، هنگامی که انگلیسیها فرانسویها را از این سرزمین بیرون راندند، تشکیلات چاپ فرانسویها نیز از مصر برچیده شد، ولی سرمشق و سابقه آن از بین نرفت.

پس از آن که خود انگلیسیها نیز از این سرزمین بیرون رفتند، محمدعلی پاشا، ماجراجوی آلبانیایی، قدرت را قبضه کرد و خاندانی تأسیس نمود که پس از فاطمیان از هر خاندان حاکم دیگری بیشتر دوام یافت. وی که مصمم بود مصر را به اروپای قرن نوزدهم برساند، این کار را با تأسیس ارتشی نوین آغاز کرد؛ چنان ارتشی به زعم وی منحصرأ می‌بایست بر همان اصل تشکیلاتی یک مدرسه یا دانشگاه نوین مبتنی می‌بود، زیرا همانند آن، از افراد تعلیم نادیده برگزیده‌ای تشکیل می‌یافت که می‌بایست تحت انضباط خاص یک هسته مرکزی منسجم و مزدور با حرفه‌ای در می‌آمدند. ضرورت در دست داشتن نظامنامه یا کتاب راهنما برای آموزش دادن به افراد چنین ارتشی به‌زودی نیاز به کتاب درسی و - همزمان با تحکیم قدرت این نظام - مجله و علان و آگهی را مطرح کرد. برای پاسخگویی به این نیازها سرانجام یک چاپخانه از ایتالیا وارد شد و در بولاق، بندر قاهره در کناره رود نیل، که محمدعلی پاشا آن را به یک ناحیه صنعتی تبدیل کرده بود، مستقر گردید. و بدین ترتیب، «مطبعه بولاق»، که شاید هنوز هم مشهورترین مؤسسه نشر آثار علمی و تحقیقی خاورمیانه باشد، در سال ۱۸۲۲ میلادی آغاز به کار کرد.

این مطبعه، که از انحصار فنی برخوردار بود، در ابتدا کار خود را به قرار دادهای حکومتی محدود ساخته بود. اما، از آنجا که مراجع آثار جدی و معتبر چاپ این مطبعه مشتریانی دست به جیب و

آماده در میان کتابفروشان قاهره یافت، مطبعه بولاق به‌زودی دست به کار چاپ آثار علمی و تحقیقی به زبانهای عربی، فارسی و ترکی گردید، و امروزه که بیش از یک قرن از آن ایام می‌گذرد، بسیاری از آن آثار همچنان به صورت نمونه و الگو باقی مانده است. مطبعه بولاق در اوج شکوفایی و رونق خود حدود ۱۷۰ نفر کارمند و کارگر در استخدام داشت. تا سال ۱۸۶۳ میلادی این عده به ۶۰ نفر تقلیل یافت، و تا سال ۱۸۸۰ تقریباً تمام مؤسسات انتشاراتی مصر، و از جمله مطبعه بولاق، به مالکیت بخش خصوصی در آمد.

در این ایام حکومت مصر نه تنها از انحصار خود در زمینه چاپ و اطلاع رسانی و آموزش چشم پوشیده بود، بلکه از فشار و تیزی تیغ سانسور نیز کاسته بود؛ و مآلاً مصر به صورت بهشت آمال آن عده از جوانان کشورهای دیگر امپراتوری عثمانی که آرزومند ورود در کار چاپ و نشر بودند، درآمده بود. خصوصاً در سوریه نسل مهمی از روشنفکران - عمدتاً پیرامون مؤسسه‌ای که بعداً به صورت دانشگاه امریکایی بیروت درآمد - پدید آمدند که به قاهره و اسکندریه کوچیدند و تدریجاً امپراتوریهای مطبوعاتی را بنیاد گذاشتند. در همین احوال، به برکت تکنیک لیتوگرافی (lithography = چاپ سنگی) - که در دهه ۱۸۵۰ باب شد و در مصر قرن نوزدهم (همچون ایران قرن نوزدهم و هند و پاکستان قرن بیستم) برای چاپ متن، و نه تصویر، مورد استفاده قرار گرفت - بسیاری از کتابفروشان این سرزمین خود آرام آرام به ناشرانی فصلی بدل شده بودند. این پدیده هنوز هم به عنوان یک مشخصه کلی کار و بار نشر خاورمیانه باقی مانده، و حتی مؤسسات بزرگ انتشاراتی‌ای همچون Librairie du Liban (مکتبه لبنان) نیز در اینجا کارشان را از دکه‌های کوچک و حقیر کتابفروشی آغاز کرده‌اند.

در این سالها اگرچه تشکیلات دیگری وجود نداشت که بتواند جای خالی تلاش بی‌وقفه و جدی مطبعه بولاق را پر کند، با این حال «مؤسسه فرانسوی باستانشناسی شرق» نیز که در سال ۱۸۸۱ تأسیس شده بود، در این میان جایگاه ویژه‌ای داشت. گاستون ماسپرو (Gaston Maspero)، اولین مدیر این مؤسسه، ضرورت پیگیری تحقیقات این مؤسسه در زمینه‌های مصر شناسی، قبط شناسی، و اسلام شناسی را همراه با یک برنامه انتشاراتی سریع، پیش بینی کرده بود، و این پیش بینی توسط یکی از شاگردان ممتاز وی، یعنی امیل شاسینا (Emile Chassinat)، که در سال ۱۸۹۸ به عنوان پنجمین مدیر این مؤسسه برگزیده شد، جامه عمل پوشید. شاسینا پیش از آنکه مصر شناس شود، عملاً به عنوان شاگرد چاپخانه و حروفچین روزمزد در چاپخانه ملی پاریس (Imprimerie Nationale) کار کرده بود. مؤسسه فرانسوی

باستانشناسی شرق، از سال ۱۹۰۰ به بعد، به برکت تشکیلات کامل چاپخانه‌ای که وارد مصر کرد، توانست خود ناشر آثار خویش باشد، و بیش از ششصد عنوان کتاب را که حاصل تحقیقات خود این مؤسسه بود، به طبع برساند؛ این مؤسسه، علاوه بر این، به مدت چندین دهه آثار «مؤسسه تحقیقات باستانی مصر»، «انجمن باستانشناسی قبطی»، «انجمن جغرافیایی مصر»، و مؤسسه مشهور و برجسته «انستیتوی مصر» را نیز چاپ و منتشر می‌کرد. کار تقریباً بی‌وقفه و بلاانقطاع این مؤسسه، که انتشارات آن بلااستثنا از بالاترین کیفیت‌های علمی و فنی برخوردار بود، هیچ‌گاه مورد مخالفت و کارشکنی دولتهای فرانسه قرار نگرفت؛ اما خود این مؤسسه آن قدر کتاب آماده چاپ زیاد داشت که نمی‌توانست امکانات پیشرفته چاپ خود را در اختیار دوستداران و مشوقین خود نیز بگذارد.

داتوس اسمیت، ما را از برآمیختن مقوله‌های فنی چاپ و نشر با مقوله‌های اجتماعی و فرهنگی آن، و استفاده از راه‌حلهای «سخت‌افزارها» برای گشودن گره مسائل «نرم‌افزارها» برحذر داشته است.^۳ اما چنین خلط و التباسی در خاورمیانه بسیار معمول است، و آن عده از دیوانیها (بوروکراتها)ی مجرب غربی نیز که گاهی فریفته و سوسه این توهم می‌شوند که صرف تزریق چند میلیون دلار سرمایه در شریانهای تشکیلات چاپخانه‌های بخش عمومی [یا دولتی]، بلافاصله به یک رنسانس حاضر و آماده [در خاورمیانه] خواهد انجامید، نیز در این اشتباه با آنان شریکند. حالا، ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر حاصل کار محمدعلی پاشا و مطبعه بولاق وی نوعی رنسانس نبوده، پس بواقع چه بوده است؟ البته، تصور اولیه این است که در بازار کتاب تقاضا و اشتیاق فراوانی برای کتابهای تازه چاپ وجود دارد، که در ایام حکومت محمدعلی پاشا بواقع نیز چنین بوده، و بنابراین تنها شکاف و فاصله‌ای که میان عرضه و تقاضا وجود دارد همانا ناشی از ملاحظات فنی است. در مورد کتب درسی و رساله‌ها و جزوات مذهبی، که بخش اعظم بازار کتاب مصر را به خود اختصاص داده، ممکن است گاهی وضع همین‌طور باشد. ولی تیراژ فروش‌ترین داستانهای عربی نویسندگان مشهور عرب نوعاً ۳۰۰۰ نسخه، و تیراژ متوسط کتابهای مؤسسه فرانسوی [باستانشناسی شرق] بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نسخه است - و مشکل بتوان از این ارقام این‌طور استنباط کرد که مسائلی را که در پس این ارقام نهفته است می‌توان با تأسیس هر تعداد چاپخانه جدید حل کرد.

علاوه بر این، حتی بهترین تکنولوژی نیز، جز در صورتی که تلقیهای مناسبی همراه آن باشد، نمی‌تواند به طور قطع و یقین سطوح بالایی از تولید را تضمین کند. کار چاپ در مصر به عنوان

یک هنر تلقی نمی‌شود و، مادام که نتوان برای چاپ کتابهای عربی که تنوع و ظرافت نسخ خطی خوشنویسی شده را دارند، کامپیوترها را با لیتوگرافی افست در یک جا جمع کرد، بعید است که در هیچ زمان دیگری در آینده نیز کار چاپ در این کشور به عنوان یک هنر تلقی گردد. کتب چاپی غربی، همچون نقشه‌های جغرافیایی، متضمن مجموعه‌ای از قراردادهای بصری، بساویب، و زیبایی‌شناختی است که از نظر یک عرب معمولی، بی‌روح و دور از ذهن و انتزاعی و نامطبوع می‌نمایند. حتی بعید نیست که وجود تنها یک صفحه گوتنبرگی در یک کتاب عربی نیز به یک باره تمام شوق و ذوق یک کتاب دوست عرب را کور کند [و حال آنکه سبک و سیاق آرایش و نقش و نگارهای صفحات چاپ گوتنبرگ شباهت فراوانی به تذهیب کاریها و حاشیه‌سازیهای کتابهای سنتی شرقی دارد]. بد یا خوب، باید پذیرفت که هنوز هم صورت ایده‌آل و کمال مطلوب یک کتاب از نظر یک عرب همانا کتاب خطی است. کتاب خطی، یا دستنوشته‌ای که توسط خوشنویسی کتابت شده باشد، از همان آغاز در فرهنگ اسلامی جایگاهی والا داشته است. و مآلاً سواد هم که لازمه کتاب و کتابت است، در سرزمینهای اسلامی هم گسترده‌تر از غرب بوده و هم نوعاً با سواد به معنای غربی تفاوت داشته است، چرا که در اینجا خواندن و نوشتن دو مقوله مجزا و منفک از یکدیگر تلقی نمی‌شده‌اند. از همین رو، استنساخ از روی نسخ خطی یا دستنوشته‌ها کار و مشغله‌ای بوده که هم کاتبان و نسخاخوان حرفه‌ای به آن می‌پرداخته‌اند و هم هر کس دیگری که بهره‌ای از ادب می‌داشته - و ادب یعنی تواناییهایی فراتر از خواندن و نوشتن، یا به عبارت کلی، فرهنگی بالاتر از فرهنگ عامه با سواد، که من جمله معرفت به هنرهای مستظرفه را نیز در برمی‌گرفته و با ادب در رفتار متلازمه تلقی می‌شده است. از تعداد عناوین کتابهای خطی بازمانده از آن ایام چنین برمی‌آید که کار استنساخ و کتابت در سرزمینهای اسلامی رواج و رونق بسیار چشمگیری داشته، و این مشغله مدتهای مدیدی پس از منسوخ شدن آن در غرب نیز همچنان در سرزمینهای اسلامی ادامه یافته است. و قابل توجه است که بیشتر کتابهای خطی بازمانده از آن ایام غیر دینی است. نخستین باری که ذکری از صنعت چاپ در اثر یک نویسنده عربی زبان رفته، در کتاب جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله نویسنده ایرانی، (متوفای ۷۱۸ ه.ق) است که در اواخر قرن سیزدهم میلادی در تبریز به رشته تحریر درآمده است؛ جالب است که می‌بینیم آنچه او را مسحور صنعت چاپ کرده بوده امکان تولید انبوه کتاب از آن طریق نبوده، بلکه آن بوده که از آن پس، از طریق چاپهای قالبی مصحح و مصوب، دست یافتن به متونی بی‌عیب و نقص و ماندنی ممکن می‌شده است.

الفبای عربی قرن‌ها قبل از عصر رشیدالدین فضل‌الله، یعنی مد از تکمیل پنج شیوه از شش شیوه اصلی کتابت [یا اقلام شگانه] عربی، تثبیت گردیده بود، و تا سال ۱۴۰۰ میلادی دیگر بایی نمانده بود که فن چاپ بتواند از حیث انتظام و قاعده‌سازی، وضوح و خوانایی، یا ریزه‌کاری و ذوق وزری چیزی بر آن افزایش دهد. تمام تلاشهایی هم که از آن زمان تاکنون در زمینه چاپ ربی انجام شده به روشنی مؤید این مدعا بوده است. این خط یکسسته و پیوسته (یعنی خط عربی)، که حروف آن [برخلاف خط گلیسی] در هر سه حالت آغاز، وسط و انتهای کلمات به بقیه حروف می‌چسبد، چاپچیان، و نیز مترجمان و ویراستاران، را به نگام چاپ با مشکلاتی مواجه می‌سازد، زیرا این خط فاقد دو صورت چاپی حروف بزرگ و کوچک (upper and lower case)، و تالیک یا (به اصلاح چاپخانه‌ای) مایل و یک‌بری است که در روفچینی لاتین شانی اساسی و بی‌بدیل دارند. البته، تدبیر نئی اختلاط و امتزاج شیوه‌های کتابت عربی، تنها تاحدودی، ای خالی این دو صورت چاپی را در چاپ عربی بر کرده است. در مصر هنوز نه سنت اسلامی تهیه کتاب خطی از میان نته و نه نهادها و نگرشهای متلازم با آن. مثلاً، نهاد ناسخ یا کاتب نوزم در این کشور از اهمیت فراوانی برخوردار است و بعید ی نماید که به این زودیها اهمیت خود را از دست بدهد، زیرا تنها ا کمک اوست که می‌توان از پیچ و خم نامه‌ها و اشکال و عرض عالها و مهرهایی که هر قطعه از مکتوبات حکومتی را احاطه زده، به سلامت گذشت. نگرش سنتی نسبت به استنساخ و ساخان نیز همچنان محفوظ مانده و حتی، از برکت دستگاههای عویربرداری زیراکس و چاپ افست فتولیوگرافی (photo-lithography)، امروزی تر هم شده است. ضمناً خود سنت تاب خطی نیز، با تحویل یافتن به صورت کاملاً متکاملتر نوشنویسی، همچنان ادامه یافته است، و مفهوم خوشنویسی روزه آنچنان به صورت طبیعت ثانوی تحصیلکردگان عرب [یا . معنی الاعم، مسلمان] درآمده که انصاف نیست آن را صرفاً نوشنویسی (کالیگرافی) بنامیم. هنوز هیچ خط چاپی عربی ای رست نشده که بتواند با خوشنویسی برابری کند.

اگرچه در مورد چاپ انگلیسی و یا هر زبان دیگری که به خط تین نوشته می‌شود نیز می‌توان همین حرف را زد، اما نباید ا موش کرد ذوق و ذائقه‌ای که در مورد خط عربی اینچنین طبع و دلنشین و ظریف عمل می‌کند در مورد خط لاتین یا گلیسی تقریباً هیچ گونه مظهر و جولانگاهی نمی‌یابد و بسا که ما موقوف می‌گردد.

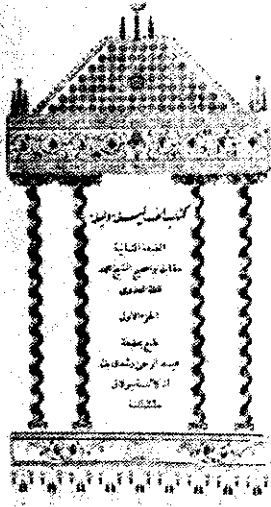
باری، پیشرفتهایی که در زمینه تکنولوژی حروفچینی نوری الکترونیکی و یا کامپیوتری (= photo-typesetting) حاصل

شده بود، و نیز تخفیف تحدیدات وارداتی و بالا گرفتن سیل کمکهای خارجی، در اواسط دهه ۱۹۷۰ امکان تغییر نوع چاپ از حروفچینی با سرب مذاب (hot type) به افست عکسی (photo-offset) را در مصر فراهم کرد، و در نتیجه مصریها به طور ضمنی با تواناییهای شگفت‌انگیز لیتراست (Letraset) یا حروف برگردان آشنا شدند. به تدریج اشکال تزینی حروف انگلیسی قدیمی یا گوتیک (Gothic)، و خصوصاً انواعی از آن که با زایده‌ها و دنباله‌های نوگرایانه چشمگیرتری همراه بود، بیشتر و بیشتر [در چاپ انگلیسی] مورد توجه قرار گرفت. اما هنوز که هنوز است، مشکل در آمیختن سنتی شیوه‌های کتابت در مورد چاپ انگلیسی، که محدودیت‌های موجود در دیسکهای حروفچینی نوری (یا الکترونیکی و یا کامپیوتری = photo-composing) تنها مانع مؤثر در مقابل آن است، همچنان در این کشور مطرح و آزاردهنده است. در گذشته مخاطرات جدیتر دیگری نیز در زمینه چاپ متون انگلیسی در این کشور وجود داشت. برای مثال، در اوایل دهه ۱۹۷۰، چهار سال تمام طول کشید تا مؤسسه انتشارات دانشگاه امریکایی قاهره بالأخره توانست کار چاپ یک کتاب را تمام کند. زحمت چاپ این کتاب به عهده یک چاپخانه بزرگ دولتی سپرده شده بود که از نوع حروفچینی مونوتایپ (monotype) استفاده می‌کرد: علاوه بر آنکه این نوع حروفچینی اغلاط مطبعی نمونه‌های قبلی را تکرار می‌کند، و بر اثر اتفاقاتی همچون قفل نشدن کامل یک فرم، دائماً اغلاط جدیدی بر اغلاط سابق می‌افزاید، ما بعداً فهمیدیم که این چاپخانه معظم دولتی ماتریس حرف T خود را نیز گم کرده است. و وقتی هم که سرانجام مسؤلان این چاپخانه علناً اعتراف کردند که ماتریس حرف T ندارند، تازه پیشنهاد کردند که برای حل این مشکل، ما بخشهای باقی مانده کتاب مزبور را به نحوی بازنویسی کنیم که این مایه تصدیح خاطر، یعنی حرف T، از کلمات آن حذف شود. من با این پیشنهاد مخالفت کردم و گفتم که درست تر آن است که آنها یک ماتریس حرف T بخرند. به هر حال، در آن زمان چاره‌ای نبود جز آنکه کار را با همین چاپخانه ادامه دهیم.

سرانجام یک روز مسؤلان این چاپخانه گفتند که ماتریس حرف T را از طریق «سازمان تراکتور»، که سازمانی دولتی و از جمله معدود سازمانهای مصری است که اجازه وارد کردن چنان اقلامی از تکنولوژی غربی را دارند، سفارش داده‌اند. چندین هفته بعد معلوم شد که ماتریس مزبور را به مقصد قاهره فرستاده‌اند، و بالأخره مژده رسید که ماتریس کذایی به قاهره رسیده است.

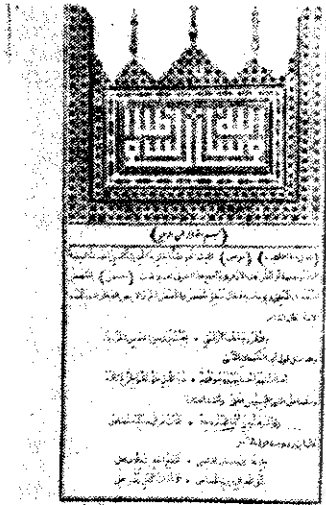
دریغ است گفته نشود که ما تا این زمان نتوانسته‌ایم کوچکترین کاری را از طریق تلفن انجام بدهیم. مؤسسه نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره هنوز حتی یک خط تلفن مستقیم با جهان

خارج ندارد، و بخش اعظم مکالمات تلفنی این مؤسسه از طریق تلفنخانه‌ای انجام می‌شود که دائماً یا اشغال است و یا خراب است و جواب نمی‌دهد، و تازه خود این تلفنخانه باید از طریق مرکز تلفنی کار کند که قدیمی‌ترین و فرسوده‌ترین مرکز تلفن در میان مراکز تلفن قدیمی و فرسوده قاهره است، و بالأخره خود این مرکز تلفن نیز بایستی از طریق شبکه‌ای کار کند که بنا به گفته یک کارشناس آلمانی در آن ایام تا حدود بسیار زیادی پوسیده و فاسد شده بود. بنابراین، هر بار که می‌خواستیم از طریق تلفن کاری را راه بیاندازیم و یا خبری بگیریم، دست آخر ناچار می‌شدیم که از خیر تلفن بگذریم و خودمان راه بیفتیم و به هر قیمتی که شده از دل ترافیک سنگین خیابانهای قاهره و راه‌بندانهایی که شلوغی خیابانهای توکیو پیش آن از شدت نظم به رژه پشاهانگان می‌ماند، خودمان را به سازمان مورد نظر برسانیم.



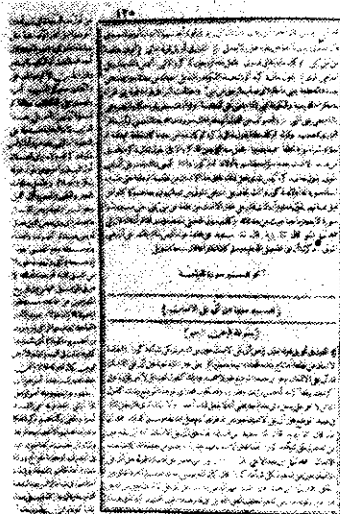
صفحه اول کتاب هزار و یک شب چاپ مطبعه بولاق (۱۸۶۲)

غائله چاپ کتاب کذابی سرانجام به همت منشی من خاتمه یافت: او بارها و بارها با تاكسی از چاپخانه‌ای که کتاب ما را چاپ می‌کرد به سازمان تراکتور رفت و برگشت؛ هر مدرکی که لازم بود فراهم کرد؛ در نهایت امر دست به دامن فرودگاه قاهره شد؛ روزی در آنجا گذارش از اطاق کوچکی افتاده بود که در آن دو کارمند پشت یک میز توزیع و تحویل امانات نشسته بودند، و محموله‌های پستی هوایی فراوانی از یک سال قبل یا بیشتر همچنان به انتظار توزیع در آن اطاق تلنبار شده بود؛ و بالأخره خانم منشی ما در کمال شگفتی و حیرت ماتریس کذایی حرف T را در میان همان محموله‌های فراموش شده، یافته بود.



یک صفحه از فرهنگ عربی لسان العرب چاپ مطبعه بولاق (۱۸۸۶).

این تجربه تلخ باعث شد که ما بعد از آن تمام کتابهای دیگرمان را برای چاپ و صحافی به یک مؤسسه پرسابقه و مجرب [انگلیسی] در مالت بفرستیم. در آن هنگام دانشگاه امریکایی قاهره یک دفتر نمایندگی در مالت داشت و لذا می‌توانست نقش رابط را برای ما ایفا کند. این امر سبب شد که ما روابطمان را با این مؤسسه انگلیسی که کتاب برگزیده کتابشناسی هنرها، معماری و صنایع دستی اسلامی (*Bibliography of Islamic Arts, Architecture and Crafts*) کریسول (Creswell) را در سال ۱۹۶۰ منتشر کرده بود، بیش از پیش تقویت کنیم.



یک صفحه از تفسیر جامع البیان طبری چاپ مطبعه بولاق (۱۹۰۲).

گرچه به این ترتیب هم کیفیت کار از سابق بهتر شده بود و هم زمان تحویل کارها عموماً کوتاهتر شده بود، ولی در مجموع نه آن وقت که کتابهایمان را در قاهره چاپ می‌کردیم خیالمان راحت بود، و نه وقتی که کارهایمان را به مالت می‌فرستادیم. من باب نمونه، از جمله مشکلات یکی این بود که محموله‌ای از کتابهایی ما که از مالت برای نیویورک ارسال شده بود، در راه گم شد؛ بعداً معلوم شد که این محموله اشتبهاً در بندر اسکندریه تخلیه شده و بعد از آن که چندی در انبار گمرگ این بندر مانده و تا حدود زیادی ضایع

شده، دست آخر يك دلال مصری آنها را خریده بوده، و ما - که تا آن زمان از همه جا بی خبر بودیم - سرانجام مجبور شدیم برای ایفای به قراردادی که با نشر دانشگاهی کالیفرنیا داشتیم، کتابهای خودمان را مجدداً از دلال مزبور بخریم. محموله دیگری هم که قرار بود از انگلیس مستقیماً به جده ارسال شود به سرنوشت مشابهی دچار شد و از جای دیگری سر در آورد. این بار اسنادی به دست ما رسید که دست کم روشن می کرد که کتابها کجا هستند؛ اما چندین ماه طول کشید تا ما توانستیم این کتابها را از انبار گمرک صادرات مجدداً ترخیص کنیم. علاوه بر این، سه سال طول کشید تا وزارت اطلاعات، که به عنوان دست اول و طرف بلاواسطه ما، این کتابها را سفارش داده بود بخش قابل ملاحظه‌ای از صورتحساب کتابهای مزبور را، که ۱۰ درصد آن تا به امروز همچنان پرداخت نشده مانده، بپردازد.

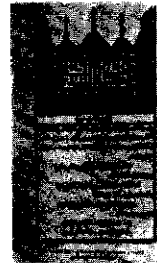
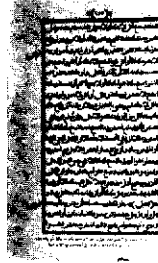
با همه این احوال، باز هم جای شکر دارد که در آخرین سالهای تصدی من همه این مشکلات و مسائل حل شد و بعد از این همه مصایب و شداید، فرجی رسید؛ بالأخره شروع کار چاپخانه افسر در قاهره امکان تهیه بی دردسر کتابهای قابل اعتماد در مصر را فراهم کرد، و تخفیف تحدیدات و تلطیف مقررات بازرگانی توسط حکومت مصر خیال ما را از تشویش و اضطرابی که همواره برای صادر کردن یا وارد کردن مواد خام و ضروری و یا کتاب آماده داشتیم، آسوده ساخت. حالا دست کم در مصر (قاهره) دو یا سه چاپخانه خصوصی دایر است که می توان به کیفیت کار آنها اعتماد کرد. اگرچه، با همه این احوال، نخستین کتاب ما که قرار شد در قاهره حروفچینی نوری شود، يك کتاب راهنمای دویست صفحه‌ای بود که می بایست مطالب آن سال به سال نو و روز آمد می شد، ولی تنها چاپ اول آن ۱۸ ماه طول کشید. علاوه بر این، مقررات جدید گمرکی این کشور باعث گردیده که واردات سخت افزارهای خیلی پیچیده و پیشرفته و نیز اقلام کالاهای اساسی چاپ، مانند کاغذ و مرکب چاپ، به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یابد، در حالیکه کیفیت تولیدات داخلی هیچ کدام از این اقلام در مصر همسطح استانداردهای بین المللی نیست.

کیفیت کتابهای چاپ مصر قبل از سال ۱۹۶۰ از آنچه که امروزه هست بهتر بود، در حالیکه امروزه از آنچه که در سال ۱۹۷۵ بوده به مراتب بهتر شده است. تاریخهایی که به عنوان نقاط عطف تحول کیفیت نشر و چاپ در مصر ذکر کردم، بی دلیل و من عندی نیست: سال ۱۹۶۰ مصادف با آغاز يك سلسله اقدامات سیاسی و اقتصادی بود که در جریان آن سرمایه‌های [خارجی] بازمانده از یورش نخستین مراحل انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲ و یا پیامدهای مداخله خارجی سال ۱۹۵۶ در مصر، یا مصادره

گردیدند و یا از این کشور بیرون ریخته شدند؛ سال ۱۹۷۵ نیز سالی بود که جنگ داخلی لبنان آغاز شد، و مآلاً دوران رونق و شکوفایی فوق العاده کار چاپ و نشر - و نیز همه کارهای دیگر - در بیروت، که عمدتاً مدیون همان اقدامات تحدیدی و تضییعی مصریها بود، به سر آمد؛ پایتخت کوچک لبنان طی کمتر از يك دهه توانسته بود جای پایتخت بزرگی همچون قاهره را، به عنوان مرکز بازرگانی جهان عرب، بگیرد. و تا سال ۱۹۷۴، یعنی در آستانه از سرگیری جنگ داخلی لبنان، در حالیکه چاپخانه‌های بیروت پیروزمندانه با چاپخانه‌های ایتالیا، هلند، و سوئیس رقابت می کردند، نازل بودن بیش از حد کیفیت کتابهای مصری، علی‌رغم اعتبار و حیثیتی که قاهره هنوز به عنوان يك مرکز برجسته فرهنگی جهان عرب داشت، سبب گردیده بود که این کتابها از همه بازارها، جز فقیرانه‌ترین آنها که بیشتر در بند ارزانی بودند تا در قید مرغوبیت، طرد شود.

در آن هنگام من با زاهی الخوری، مدیر دایره انتشارات دانشگاه امریکایی بیروت که از جمله برجسته‌ترین طراحان کتاب است، بر سر ادغام انتشارات دانشگاه امریکایی بیروت با انتشارات خودمان (یعنی مؤسسه نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره)، و یکی کردن ذوق و استعداد و تواناییهای فنی و سرشار او با آنچه که از قابلیت‌های ویرایشی در استطاعت ما بود، و مآلاً راه اندازی يك کنسرسیوم خاورمیانه‌ای نشر آثار علمی و تحقیقی که دست آخر روزی دانشگاههای جدید کشورهای عرب منطقه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان را نیز در بر گیرد، مذاکره و توافق کرده بودیم. اما حوادثی که سال بعد (یعنی ۱۹۷۵) و بعد از آن رخ داد تمام این نقشه‌ها را نقش بر آب کرد. در جنب همه مشکلات و مسائل فنی، باید جنگها و تقلبات سیاسی، از تحولات دیپلماتیک گرفته تا انقلابها و کودتاهای هر چند گاه يك بار، را نیز بر مسائلی که ناشران آثار علمی و تحقیقی در خاورمیانه با آن مواجهند، افزود. اگرچه، از این نکته نیز نباید غافل شد که دقیقاً همین حوادث و رویدادها خود برای بسیاری از مؤلفان دست مایه، و مآلاً برای ناشران کار فراهم کرده است.

امروزه در مصر هر کتابی که انتشار می یابد یا از خارج برای فروش وارد می شود، از زیر تیغ سانسور می گذرد. اما، جراید، اعم از داخلی و خارجی، مشمول این قاعده نیستند، و این امر شاید ناشی از تلقی و داوری متفاوتی باشد که دولت مصر نسبت به تأثیر و نفوذ این دورس‌ها دارد. با این حال، جریان سانسور کتاب در این کشور نیز آنقدرها حاد و شدید نیست که ما مجبور باشیم سانسورچیهایی رسمی حکومت را بناگزی در زمره همکاران تسخیری خودمان و اهل قلم به حساب بیاوریم. سانسورگران



می‌کنند، و لذا چنین می‌نماید که می‌توان با تصحیح و تغییر آن موارد خاص و مشخص، موافقت ایشان را جلب کرد، اما باید گفت که در عمل، بنا بر تجارب ما، قضیه همیشه این طور نیست. این یکی از طنزهای دین است که همان ادیبانی در جذب افراد جدیدالایمان بیشترین توفیق را دارند که بیشتر از همه ادیان و آیینهای دیگر خود را در معرض تهدید و تحدی می‌بینند. بدین روی، قوت گرفتن حقیقت سنی و شیعی، همچون رشد روزافزون «اصل گرایی» (یا «بنیادگرایی») اسلامی، در خاورمیانه نیز عمدتاً واکنشی در قبال سیاستهای سی و پنج ساله گذشته غرب در این منطقه، که شاید تاریخ را هیچ گاه یارای توجیه آن نباشد، تلقی می‌گردد. مادام که این احساس ضعف در مقابل تهدید از بین نرفته باشد، هیچ کتابی مصون از سوءظن نخواهد بود. چنانکه حتی آثار ابن عربی، عارف عظیم القدر اندلسی، نیز در سالهای گذشته از طرف مجلس خلق مصر تحریم شده است. و بدیهی است که به طریق اولی دیگر جایی برای طرح يك اثر متبّعانه و مبتدعانه دینی وجود نخواهد داشت. به هر حال، نه اصالت و نه تنوع آن چیزهایی نیستند که خاورمیانه امروزه جویای آن است.

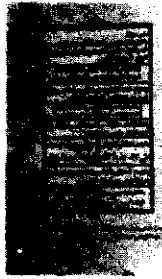
قطع نظر از کتابهای درسی، کتابهای مذهبی پر خواننده ترین کتابهای مصری هستند؛ بنا بر يك برآورد، عناوین کتابهای مذهبی سالانه دست کم به ۲۵ درصد کل عناوین کتابهای منتشره می‌رسد، و این نسبت کمابیش با نسبت عناوین کتابهای مذهبی مطبوعه بولاق به کل عناوین کتابهایی که این مطبوعه در اوج شکوفایی خود در يك قرن اخیر منتشر کرده بود، و یا با نسبت عناوین کتابهای مذهبی در میان کل عناوین کتابهای فروخته شده توسط همه ناشران انگلیسی در يك دوره مشابه، یعنی بین سالهای ۱۸۱۶ تا ۱۸۵۲ میلادی، برابر است.^۱

به دلایل گوناگون، مؤسسه نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره هم از مشارکت در بازار کتابهای درسی مصر محروم شده و هم از سهم شدن در بازار کتابهای مذهبی.

باری، کتابهایی که از سنگلاخ چاپخانه‌ها به سلامت گذشته و از تیغ سانسور حکومت نیز جان بدر برده باشند، تازه باید چشم به راه مشتری بمانند، و همین است که عمده ترین مشغله ذهنی همه ناشران قاهره، و حتی مؤسسه فرانسوی [باستانشناسی شرق]، همانا شکار مشتری است. هیچ کدام از ناشران قاهره این دلمشغولی را پنهان نمی‌کنند. برای نمونه، نمایشگاه کتاب قاهره، برخلاف همه نمایشگاههای دیگر کتاب در جهان، عملاً يك بازار حراج کتاب است، تا بتواند خریداران کتاب را با جیبهایی پر از پس اندازهای سالانه از هر گوشه مصر به سوی خود جذب کند. باید بگویم که تقریباً همیشه فضای این نمایشگاه برای ناشران خارجی، که آمادگی نوشتن فی المجلس صورتحساب برای

رسمی مصر، اگر چه جلوی انتشار يك کار مشترك ما با مصریها، یعنی ترجمه یکی از داستانهای نجیب محفوظ، نویسنده بزرگ مصری، را گرفتند، و انتشار دو کتاب دیگر را که ما توزیعشان را بر عهده گرفته بودیم نیز ممنوع کردند، اما تا به حال هرگز مانع انتشار هیچ يك از کتابهای خود ما نشده‌اند. دلایلی هم که ایشان برای کارشان در دو مورد مزبور ارائه می‌کردند، عمدتاً حول محور تصمیم حکومت مصر به ممانعت از هرگونه تشویق و تشدید منازعات فرقه‌ای دور می‌زد، و کاملاً قانع کننده بود: دلیل آنها این بود که مصر نمی‌خواهد همچون لبنان قربانی منازعاتی بشود که خود اسباب وزمینه‌های آن را فراهم کرده باشد. سانسورگران حکومت در هیچ موردی سعی نکرده‌اند انتشار یا توزیع کتابهایی را که به بحث و بررسی پیرامون سیاستهای خارجی در مصر مربوط می‌شود، محدود کنند. علاوه بر این، در سالهای اخیر تصمیمات ایشان در مورد کتابها همواره قاطع و صریح، و نیز غیر قابل بازگشت بوده است؛ یعنی اگر يك بار با انتشار کتابی موافقت می‌شده، از آن پس آن کتاب در واقع تحت پوشش نوعی بیمه قانونی درمی‌آمده و دیگر دغدغه خاطری از بابت احتمال توقیف بعد از انتشار و یا تصمیم‌گیری مجدد درباره آن را نمی‌داشته است.

علاوه بر این، نوعی سانسور ناشناخته‌تر غیردولتی نیز در این کشور معمول است که بویژه مایه دردسر و محدودیتهایی برای ناشران غیرعلمی است، و بعید است کسی که به نوعی ناشر آثار علمی و تحقیقی نباشد بتواند از پس آن برآید. غرض از این نوع سانسور همانا کنترل و نظارتی است که از طرف مقامات دینی نسبت به خلوص مذهبی هر کتابی که حتی حاوی تعریضی غیرمستقیم به اسلام سنی تلقی گردد، اعمال می‌شود. موافقت- یا به تعبیر درست‌تر، عدم مخالفت- این مقامات با انتشار يك کتاب معمولاً به صورت تأیید عدم مغایرت آن با موازین شرع (*nihil obstat*)، یعنی به طریقی سلبی، اظهار می‌گردد، و بسیار بعید و نادر است که ایشان کتابی را ایجاباً تأیید و تصویب کنند و برای چاپ و نشر آن اجازه نامه رسمی (*imprimatur*) بدهند. مخالفت مقامات دینی مصر با يك کتاب نظراً این طور است که ایشان صفحات و حتی سطرهایی را که با صریح یا فحوا و مضمون آن مخالفند ذکر



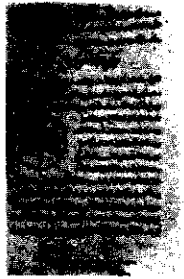
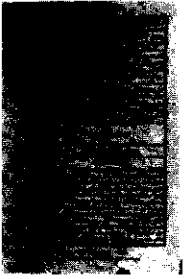
این زودبها منشأ اثر واقع شود- و یا حتی اصلاً بعید است که ناشران لبنان به این زودبها آن را جدی بگیرند.

مسأله سرقت کتابهای غیر عربی تا حدودی متفاوت است. قطع نظر از حرص و حیلۀ ناشرانی که مرتکب کتاب دزدی می شوند، چنین سرقتهایی خصوصاً آن گاه امکان تحقق می یابد که بین قیمت‌های انواع مشابهی از کتابها در جهان اول [یا جهان صنعتی غرب] و جهان سوم آن چنان تفاوت فاحشی وجود داشته باشد که به هیچ وجه صرفاً ناشی از اختلاف هزینه‌های واقعی تولید نباشد. مثلاً، در مصر بنا بر یک نظام قیمت گذاری دو گانه، قیمت کتابهای تولید شده برای فروش در داخله کشور و برای صادرات معمولاً با یکدیگر فرق دارد: قیمت کتاب برای فروش در داخل کشور معمولاً بر اساس حاصل ضرب هزینه‌های تولید در یک ضریب مشترك ۳٫۵- که بنا بر معیارهای غربی به میزانی باورنکردنی اندک است، ولی ناشران مصری نوعاً آن را رعایت می کنند- محاسبه می شود، و بر این مینا حاشیه‌ای از سود تأمین می گردد؛ در حالیکه قیمت‌های صادراتی، مانند آنچه که در غرب معمول است، بسته به تحمّل و تقاضای بازار تعیین می شود و از معادل ۶ یا ۸ تا ۲۰ برابر هزینه تولید تغییر می کند. من معمولاً به کسانی که می گویند پس به این ترتیب قیمت‌های صادراتی هیچ ارتباط و پیوندی با قیمت‌های داخلی و یا نرخهای برابری ارزی ندارند، می گویم که دلیلی وجود ندارد که چنین ارتباطی وجود داشته باشد: چاپ اول یکی از کتابهای خود ما که یک کتاب مرجع بسیار اساسی برای محققان بسیار متخصص و نخبه بود، پیش از انتشار چاپ دوم آن، توسط دلّالان کتاب نیویورک به ارزش ۹۵ دلار قیمت گذاری شده بود؛ طبع جدید این کتاب در قاهره معادل ۷ دلار و در خارج مصر معادل ۲۲ دلار قیمت گذاری شد، و به این ترتیب چه در داخل و چه در خارج، دست کم ۷۵ درصد به نفع خریداران این کتاب تمام شد.

با همه این احوال، هنوز قیمت کتاب مهمترین مسأله‌ای است که برای خریداران داخلی مطرح است. این واقعیت، که هر ناشر و کتابفروش پر سابقه‌ای در قاهره آن را به تجربه دریافته است، به انحاء عجیب و غریبی ظاهر می شود. مثلاً، خود من شاهد بوده‌ام که حتی یزد، خارجی که در وطنش به راحتی یک کتاب را به قیمت

فروش نقدی را ندارند، غریب و وحشت انگیز است. اما با این حال، سودی که عاید می شود آن قدر هست که به وهنی موقتی بیارزد؛ و بعضی از ناشران خارجی به تجربه دریافته‌اند که از این طریق علاوه بر آنکه می توانند هزینه‌هایشان را جبران کنند، دست آخر چیزی هم ته جیبشان می ماند. پنج سال قبل، من به وابسته فرهنگی چین در قاهره، که شنیده بود در این نمایشگاه پول واقعاً مثل برق و باد دست به دست می شود، پیشنهاد کردم که چین، هم می تواند در این نمایشگاه غرفه ثابتی، نظیر آنچه که در نمایشگاههای فرانکفورت، دهلی نو، ورشو، و یا مونترال معمول است، داشته باشد و هم در «سوق»های مصری دکانهای کتابفروشی به سبک خاص قاهره دایر کند. سال بعد چینیه‌ها به این پیشنهاد عمل کردند، و از آن زمان تاکنون سودی سرشار از فروش کتاب در این کشور برده‌اند. شوروها هر ساله همه چیزهایی را که در غرفه‌شان به نمایش گذاشته باشند، از جمله عکسها و نوآرهای فیلمهایی را که نشان می دهند، می فروشند، و همیشه قبل از آنکه دوره نمایشگاه تمام شود غرفه شوروها جارو شده است.

نمایشگاه کتاب قاهره حاکی از تورم انتشارات مصری و کلاً عربی است. دست کم بخشی از علت تبدیل شدن این نمایشگاه به بازار حراج کتاب به خاطر آن است که مسأله «حقوق» در کاروبار نشر اعراب تقریباً بی معناست، و خود این نمایشگاه فی حد نفسه بهتر از هر چیز دیگری از شیوع سرقت‌های ادبی و هنری، که بلای اصلی کاروبار کتاب در خاورمیانه است، پرده برمی دارد. شاید غریبه‌ها حق دارند گله داشته باشند که، با وجود قوانینی که بنا بر آنها سرقت‌های ادبی و هنری هم جرم حقوقی محسوب می شود و هم جرم جنایی، و حتی سرقت یک فکر و نظر هم مشمول مجازات می گردد، چرا ناشران مصری کتابهای ایشان را با برخورداری از معافیتها و بعضاً تسهیلاتی که دولت مصر در گذشته فراهم می کرده، چاپ و منتشر می کرده‌اند. اما، مسأله این است که اکثر مرتکبین این سرقت‌های ادبی و هنری در مصر نه صاحبان منافع تجاری بزرگ، بلکه گروههای دانشجویی غیر انتفاعی‌ای هستند که به نیتی کاملاً خیر این کار را می کنند؛ و آثار خود ناشران مصری نیز به نوبه خود به میزان بسیار وسیعتری طعمه کتاب دزدهایی می شود که پناهگاه و پایگاه و پاتوقشان در بیروت است و عملاً نشان داده‌اند که حتی در بحرانی ترین لحظات جنگ داخلی لبنان نیز از این کسب پر سود چشم نخواهند پوشید. لبنانیها دهها سال است که مؤلفان [و نیز ناشران] مصری را تاراج کرده‌اند، و حکومت مصر تا همین اواخر آنقدر به این مسأله بی اعتنا بود که حتی اعتراضی خشک و خالی هم به لبنانیها نمی کرد، و حالا هم که بالأخره صدای اعتراض حکومت مصر بلند شده، بعید است که به



۱۵ دلار می‌خرد، حاضر نیست در مصر برای خرید همان کتاب ۱۵ دلار را بپردازد؛ ظاهراً دلیل این امر این است که مصر به کشور «ارزانی» مشهور شده، و تصویری شود که حتماً باید بشود که هر جنسی را در این کشور ارزانتر از سایر جاه خرید.

البته، واقع امر این است که، با همه این احوال، خریداران محلی تا حدودی به راه آمده‌اند، و ظاهراً به تدریج پذیرفته‌اند که هزینه‌های تولید در مصر نیز، مثل هر جای دیگر جهان، سه‌لا پهنای افزایش یافته، و قیمتی که از آنها در مقابل کتابهای داخلی طلب می‌شود نهایتاً با افزایش هزینه‌های تولید در همه زمینه‌های دیگر مرتبط است.

دولت مصر سالهاست که قیمت برخی کتابهای معین را، مانند قیمت چای و نان و قند و شکر، با پرداخت کمکهای مالی (سوبسید) ثابت نگاه داشته است. این امر مآلاً سبب شده که اذهان کتابخوانها به مرور از تأثیری که افزایش هزینه‌های تولید در سایر زمینه‌ها قاعدتاً بر هزینه‌های تولید کتاب خواهند گذاشت، غافل شود، و جز تا همین اواخر مشکل بتواند آن را بپذیرد. اما با همه این حرفها، نظر خود من به عنوان يك وارد کننده و فروشنده کتابهای خارجی، همیشه این بوده که باید، به هر صورت، قیمتها را تا حد امکان پایین نگاه داشت، و به جای کیسه دوختن برای سود هر چه بیشتر، تا حد معقول و ممکن با خریدار راه آمد. زیرا به اعتقاد من وظیفه اولیه و اصلی يك ناشر دانشگاهی، ولو آنکه خود در عین حال فروشنده کتابهای دانشگاهی نیز باشد، آن است که تحقیق و تتبع را تشویق کند.

انتصاب من به مدیریت نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره، در سال ۱۹۷۴، با سقوط فاحش فعالیت‌های انتشاراتی در مصر مصادف شد؛ بنا به گزارش فدراسیون صنایع مصر در آن سال تولید و انتشار کتاب مصر ۵۰ درصد کاهش یافته بود، و مآلاً به میزان بسیار قابل ملاحظه‌ای از صادرات کتاب این کشور به بازارهای مهم سوریه، لبنان، اردن، عربستان سعودی و تونس نیز کاسته شده بود. از چهار دلیلی که در این گزارش برای سقوط سطح تولید کتاب ذکر شده بود، سه‌تاشان به مراحل فنی و مسائل چاپخانه‌ای صنعت کتاب سازی مربوط بود، و از کمبود کاغذ و مرکب چاپ تا وضع عقب افتاده این صنعت را در برمی‌گرفت. چهارمین دلیل این بود که هرگاه نویسندگان مصری امکان می‌یافتند که کتابهایشان را با شرایط خیلی بهتر در خارج از مصر چاپ کنند، دیگر چندان تمایلی به چاپ آثارشان در مصر نشان نمی‌داده‌اند. از طرف دیگر، دلایلی که به طور کلی برای کاهش صادرات مصر ذکر می‌شد عبارت بود از مداخله دولت - و به ویژه قانونی که عملاً فروش و یا انبار کردن مال التجاره هر صادر کننده‌ای را در شعب خود آن صادر کننده در خارج ممنوع

می‌کرد، سرقت‌های کتاب دزدان لبنانی، و بالأخره بوالهوسیهای سیاسی ای که، علی‌رغم پیروزیهای مصر در سال ۱۹۷۳، سبب انزوای این کشور در جهان عرب گردیده بود. البته، در گزارش مزبور ذکری از علل و عوامل دیگر این تنزل سطح تولید و صادرات، که بی‌شک به اندازه سایر عوامل اهمیت داشته‌اند، به میان نیامده بود؛ برخی از این علل و عوامل عبارت بوده‌اند از: نامرغوب بودن بالنسبه کالاهای مصری؛ مؤثر افتادن رقابت لبنانیها (که گرچه بخش اعظم آن بر کتاب دزدی و سرقت‌های ادبی و هنری مبتنی بوده، ولی بی‌شک بر تری چشمگیر کیفیت تولید و بازاریابی آنها نیز تا حدود زیادی در آن دخیل بوده است)؛ و بالأخره افزایش بسیار شدید درآمدهای نفتی اعراب، که به بسیاری از این کشورها امکان داد تا از بازارهای خیلی گرانتر جهان خرید کنند، و نیز با پرداخت کمکهای مالی کلان، صنایع چاپ و نشری خاص خودشان دایر کنند.

طی پنج سال بعد نیز هیچ‌گونه بهبودی در این تصویر کلی حاصل نشد، بلکه به عکس، در سال ۱۹۷۹، در نتیجه انعقاد قراردادهای کمپ‌دیوید، ضربه دیگری به پیکر مصر و جریان بازرگانی این کشور با جهان خارج وارد شد، و بلافاصله به تحریم مصر از جانب کشورهای جهان عرب انجامید؛ از آن پس برای ناشران مصری در تمام جهان تنها دو بازار خارجی - یعنی عمان و سودان - باقی ماند، که اگرچه هر دو از بابت نیوستن به تحریم جهانی مصر غریب و استثنایی بودند، اما نه از نظر پولی که می‌پرداختند مشتریان چندان دندانگیری بودند و نه از حیث تعداد کتابهایی که می‌خریدند. در سال بعد، یعنی ۱۹۸۰، حجم صادرات مصر به میزان بیش از ۸۰ درصد سقوط کرد، و کل عواید دولت مصر در این سال به کمتر از يك میلیون پوند مصری، یا چیزی حدود يك میلیون دلار امریکا، رسید. اگرچه طی سالهای بعد هر از چند گاهی تحریم مصر از جانب برخی از کشورها نقض می‌شد، ولی در واقع از آغاز سال ۱۹۸۴ به این سو است که علایم لغو احتمالی این تحریم به نحو جدی تری مشهود گردیده است: مصر مجدداً به سازمان کنفرانس اسلامی پذیرفته شده، و حتی، بنا بر شواهدی، ممکن است جامعه عرب نیز، که از سال ۱۹۷۹ به این سو در حال نزع بوده، دیگر باره دفاتر مرکزی قدیمی اش را در

اهره دایر کند. با تمام این احوال، معلوم نیست که ناشران صری چه مقدار از بازارهای جهان عرب را - که تنها بازار نارجی مصر به حساب می‌آیند - باز خواهند یافت. امروزه حتی تابفروشیهای خود مصر نیز از کتابهای لبنانی، که هم از نظر مکل و شمایل ظاهری و هم از نظر قیمت گیرا و مشتری پسنداند، نباشته است.^۵

مؤسسه نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره، اگرچه مانند فیه ناشران مصری از عوارض اجتناب ناپذیر کاهش سطح تولید سیب دیده و از بابت ممنوعیت ارسال محموله‌های تجاری برای معب خارجی به شدت متضرر شده، اما به لحاظ طبیعت خاص خودش، نسبت به بعضی از این تحولات مصونیت داشته است. در اقع، عواید این مؤسسه طی نه سال تصدی من، از سالانه ۶۰۰۰ رند مصری، یعنی معادل حدود ۱۴۰۰۰ دلار امریکا، به ۱۷۰۰۰۰ رند مصری در سال ۱۹۸۳ افزایش یافت که بنا بر نرخهای ابری ارزی آن سال چیزی بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ دلار امریکا می‌شد - و علاوه بر آنکه حقوق خود من و دستمزد بواقع ناچیز نارکنان زحمتکش این مؤسسه، و نیز هزینه‌های تولید و هزینه‌های الاسری (یعنی هزینه‌های ثابت تولید) را تأمین نمود، دست آخر بیزی هم به عنوان سود از آن باقی ماند. به عبارت دیگر، آخرین قم گردش معاملات ما در دوران تصدی من، به چیزی همسنگ ل فروش يك کتابفروشی کوچک خوب و دایر سر می‌زد. در مین احوال، ما چند عنوان کتاب جدید نیز در آوردیم، که البته ولید آنها، جز در مواقعی که آنها را در خارج از مصر چاپ می‌کردیم، چندان هم بی دردسر نبود؛ و تازه آنهایی را هم که در نارج از مصر چاپ می‌کردیم، اگرچه در جریان تولید چندان ردرسی برایمان نمی‌تراشید، اما مثل همان دو مورد گم شدن حموله‌ها مان که بیشتر ذکر کردم، در مراحل بعد از تولید برگردانمان می‌کرد.

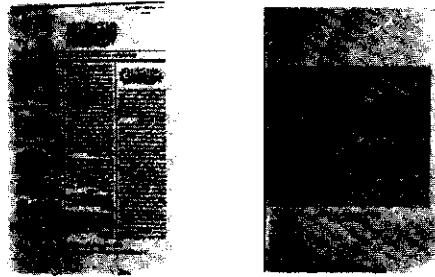
میسون روسیتر اسمیت (Mason Rossiter Smith) فقیه، مدیر بشین نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره، که به خوبی از شکلات فنی این مؤسسه آگاه بود، طی مقاله‌ای در یکی از شماره‌های گذشته همین نشریه *Scholarly Publishing* وضع کلی ما را در آغاز کار به خوبی توصیف کرده است.^۶ نخستین مشکلی که من به هنگام انتصاب به مدیریت این مؤسسه با آن مواجه بودم، و میسون روسیتر هنگام ترك این سمت به خوبی از آن آگاه بود، این ود که چطور می‌توان جلوی تعطیل و توقف کار این مؤسسه انتشاراتی را گرفت.

اگرچه بودجه تولید ما تنها ۱۰۰۰۰ پوند مصری بود و حتی يك بیراط از آن هم اضافه نمی‌آمد، اما چون دانشگاه امریکایی اهره کلاً از نظر مالی دچار اشکال بود، هیئت امنای آن دایماً در

صدد بودند که به انحاء مختلف از سر و ته همان بودجه ناچیز ما نیز بزنند. برای اینکه به آنها نشان بدهیم که نسبت به آینده این مؤسسه کاملاً امیدوار و مطمئن هستیم، دست به کار تهیه و انتشار کتابی شدیم که می‌دانستیم کمابیش خوش فروش از آب در خواهد آمد؛ عنوان آن کتاب راهنمای عملی قاهره (Cairo: A Practical Guide) بود؛ تحقیق و تدوین طبع اول این کتاب (۱۹۷۵) عمدتاً کار دبی کاوولی (Debbie Cowley) بود که حالا برای نشریه ریدرز دایجست (Reader's Digest) چیز می‌نویسد؛ همسر او، جورج کاوولی (George Cowley) که يك دیپلمات موفق کانادایی و در عین حال طراح و نقشه‌کش متفنن و با استعدادی بود، تعدادی نقشه از شهر قاهره تهیه کرد که از سال ۱۹۵۲ تا آن زمان نخستین نقشه‌ها و بررسیهای جغرافیایی جدیدی بود که درباره این شهر منتشر می‌شد. (رئیس انجمن جغرافیایی قاهره دو سال بعد، در ۱۹۷۷، بالأخره نزد من اعتراف کرد که حتی خود دولت مصر نیز تا آن زمان از یکی از مناطقی که ما نقشه آن را در کتاب مزبور ارائه کرده بودیم، هیچ‌گونه نقشه‌ای در اختیار نداشت.) از نخستین چاپ این کتاب راهنما، که به طریقه حروفچینی آی بی ام با چاپ افست (typewriter-photo-offset) تهیه شده بود - و این طریقه، با توجه به عدم دسترسی ما به امکانات عملی حروفچینی لاتین، تنها راه ممکن و به درد بخور بود - ۱۵۰۰۰ نسخه فروش رفت، و نشریه نیویورک تایمز از آن به عنوان کتابی «لازم و بی بدیل» یاد کرد. طی دوران تصدی من دو طبع دیگر از این کتاب به بازار آمد، و انتشار طبع چهارم آن يك سال است که تأخیر شده است، زیرا باید مطالب آن هر ساله نو و روز آمد شوند.

بنا بر اوضاع و احوالی که در آن ایام بر مصر حاکم بود، ما حساب می‌کردیم که کتاب راهنمای مزبور خیلی زود به سرمایه‌ای برای ما تبدیل خواهد شد. نقشه‌هایی که ما چاپ کرده بودیم بلافاصله توسط همه سفارتخانه‌ها، و من جمله سفارتخانه خودمان [یعنی سفارت امریکا در مصر] سرقت شد، و وقتی که این جریان فاش شد شرمندگی سفارتخانه خودمان بیش از بقیه بود؛ این نقشه‌ها، علی‌رغم تغییرات قابل ملاحظه‌ای که در شبکه راهها و خیابان‌بندیهای قاهره به عمل آمده، هنوز هم همچنان قابل اعتمادترین نقشه‌های قاهره هستند. کتاب دیگری که قرار بود تحت عنوان «الف» تا «ی» قاهره (Cairo «A» to «Z») توسط ناشر دیگری انتشار بیاید، و احتمالاً می‌توانست تا حدودی با کتاب راهنمای ما رقابت کند، هنوز هم وجود خارجی نیافته است.

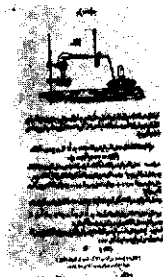
این کار ما راه را به سایر مؤسسات بازرگانی نیز نشان داد. بعد از آن ما به تولید انواع تقویمهای سالانه پرداختیم. انواع تقویمهای ما که هر کدام دست کم يك بار فروش رفت، آن قدر مورد توجه واقع شده بود که حتی از کشورهای بسیار دور، مثل



مرکز نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره در زمان تصدی من اساسنامه‌ای نداشت - و حتی هنوز هم ندارد. سسیل برد (Seycel Byrd)، رئیس دانشگاهی که مرا به مدیریت این مؤسسه منصوب کرد، به لحاظ اوضاعی که در آن ایام حاکم بود امکان این را نیافت که سر و سامانی به این وضع بدهد، و بعد از رفتن او هم نتوانستم جانشین او را به چنین کاری تشویق و ترغیب کنم. ولذا ما، نظراً، در قالب ساختارهایی که سندی موسوم به «آیین نامه‌های هیئت علمی دانشگاه» تعیین می‌کرد کار می‌کردیم؛ آیین نامه‌های مزبور در خلال سالهای فوق العاده بعد از جنگ ۱۹۶۷ به ندرت ناهنجاری به یکدیگر وصله‌وپینه شده بود، و هرگونه تجدیدنظر اصلاحی در آن مستلزم توافق حداقل دوسوم اعضای هیئت علم دانشگاه امریکایی قاهره بود. از آنجا که در تنها مجمع عمومی این دانشگاه در ده ساله گذشته، عده اعضای هیئت علمی حاضر در جلسه به زور به نصف می‌رسیده، عملاً ناگزیریم که از ایراد طریق قانونی برای ایجاد هرگونه تغییر و تحولی در کارمان چشم‌پوشیم. راه حلی که مدیریت دانشگاه برای حل این مشکل و رفع این نقیصه پیشنهاد می‌کند این است که از مفرهای متعددی که وجود دارد آیین نامه‌های کذایی را دور بزنیم و از آن طرفه برویم بنابراین، با اتمام دوره تصدی من، مؤسسه ما از نظر اداری در واقع دیگر مانند آنچه که احياناً در تمام مراکز نشر دانشگاهی معمول است، عمل نمی‌کند، بلکه از این پس یکی از سه واحد تشکیل‌دهنده یک «مرکز آموزش مستمر و سوادآموزی بزرگسالان» به حساب می‌آید. ناهنجاری و غرابت این وضع آگاهانه بهتر درک می‌شود که در نظر بیاورید ما علاوه بر همه کارهای دیگرمان، در عین حال مسؤلیت اداره مرکز تکثیر جزوات دانشگاه امریکایی قاهره و چاپخانه افست بسیار کوچکی را که ما ماترک تجهیزات اسقاطی سفارت امریکا در قاهره بعد از قطع روابط مصر و امریکا در سال ۱۹۶۷ سرهم بندی شده بود، نیز به عهده داشتیم.

انجام بسیاری از اموری که در همه جاهای دیگر، و حتی در بقیه کشورهای خاورمیانه، کاملاً عادی است، در مصر یا اصلاً قابل تصور نیست و یا اینکه اگر هم زهره انجام آن باشد مطمئناً جریان عمل به دلایل و انحاء مختلف با اشکالات اشکال‌تراشیهای فراوانی مواجه خواهد شد. این اشکالات اشکال‌تراشیها از همان جریانات اداری عادی روزمره‌ای است که می‌خورد که فرنگیها به آن «روتین» (routine) می‌گویند. شدت و وسعت این اشکال‌تراشیها سبب شده که این اصطلاح فرنگی در جامعه ترکیبی طعنه‌آمیز در میان مردم مصر باب شود. یکی از روزنامه‌های مصری در یکی از نقاشی - داستانهای فکاهی مسلسل خود شخصیتی دارد به نام «ابوروتین» (Abu Routine) که

سنگاپور، سیل سفارشها را به سوی مؤسسه ما روانه کرد. اینچنین طرجهایی اگر چه در حد خود موفقیت آمیز بود، اما در عین حال مشکلات و مشقاتی را که پیش روی ما بود نیز کاملاً محسوستر می‌ساخت. در تمام طول دوران تصدی من - و در واقع تا آخرین سال تصدی من - مؤسسه ما حتی یک ویراستار ورزیده و کارآموخته نداشت. با حقوقهایی هم که ما می‌دادیم و حداکثر به چیزی کمتر از ۲۲۰ دلار در ماه می‌رسید، ممکن نبود بتوانیم یک ویراستار ورزیده و مجرب را استخدام کنیم. من در آخرین سال مدیریتم تصمیم گرفتم تا با فروش خدمات ویراستاری به مؤسسه انتشاراتی دیگری که موقتاً از یک مؤسسه خارجی کمک مالی دریافت می‌کرد، حقوقی دو برابر دستمزدهای ناچیز خودمان برای استخدام یک ویراستار ورزیده پیشنهاد کنم. و به این ترتیب بالاخره توانستم ویراستار واقعاً صالح و با کفایتی پیدا کنم؛ اما، با قطع شدن ناگهانی اضافه حقوق موقت کذایی، او هم از سر عاقبت اندیشی بلافاصله از مؤسسه ما رفت و در جای دیگری مشغول کار شد که بیشتر از سه برابر آنچه که در حداکثر استطاعت دانشگاه ما بود، به او حقوق می‌دادند. دو منشی هم داشتیم که یکی از آنها در عین حال مدیر دفتر و مسؤل اطلاعات نیز بود، و دیگری (که از نظر اداری «منشی دفتری» به حساب می‌آمد) در آن واحد هم صندوقدار بود، هم کتابدار، و هم حسابدار؛ این دو نفر تقریباً به خرج خودشان برای ما کار می‌کردند و دستمزدی که از ما می‌گرفتند حتی تکافوی هزینه سیگار و تاکسی ماهانه آنها را نمی‌کرد. حقوق منشی یا دستیار خود من، یعنی همان کسی که بیشتر ذکر هنر نمایه‌ایش در جریان یافتن ماتریس T کذایی رفت، مثل حقوق مدیر تولیدی که در سالهای آخر تصدیم یافته بودم، کمابیش بهتر از بقیه بود؛ وظیفه اصلی مدیر تولید ما این بود که با سرکشی هر روزه به چاپخانه و کنترل دقیق - و نه سطحی و صوری - کار جروفچینیها و مسؤلان چاپ، در واقع جای تلفن و سایر امکانات فنی نظیر آن را بگیرد. بدین ترتیب، این عده علاوه یک نماینده فروش و یک نمونه‌خوان عربی، کل کارمندان و کارکنانی بودند که من به عنوان یک ناشر، توزیع‌کننده، کتابفروش، و رئیس یک چاپخانه دانشگاهی، در اختیار داشتم.



کارمند اداری جزء و يك مشکل تراش حرفه‌ای است. تکیه کلام «ابوروتین» این است که «هیچ گونه تقاضای منطقی و معقولی پذیرفته نیست»، و به نظر من بیراه نیست که این کلام را به عنوان شعاری بر سر در همه ادارات دولتی مصر نصب کنند؛ بعید است کسی، اعم از خارجی یا مصری، چندصباحی در این کشور زندگی کرده باشد و با این پیشنهاد موافق نباشد. بگذریم از اینکه گاهی عامل یا پدیده دیگری که من آن را «کم فهمی همراه با کج سلیقگی» اصطلاح کرده‌ام نیز، بر این روحیه اشکالتراش حرفه‌ای اداری در مصر افزوده می‌شود.

از همه این مصایب و مشکلات که بگذریم، هنوز خیلیها فکر می‌کنند کار اولیه و اصلی این چنین مؤسسه‌ای صرفاً همان است که هرگونه تحقیقات اعضای هیئت علمی دانشگاه مادر را، بدون در نظر گرفتن سطح علمی و یا هماهنگی آن با برنامه و فهرست انتشاراتی خود، و نیز هزینه تولیدی که خواهد داشت و مسائلی که در زمینه بازاریابی پیش خواهد آورد، چاپ و منتشر کند. دسته دیگری هم هنوز که هنوز است کل مؤسسه ما را صرفاً همان چاپخانه و مرکز تکثیر می‌دانند که تنها بخش کوچکی از مؤسسه ما را تشکیل می‌دهد، و از آن خدماتی خارق العاده به قیمت‌هایی نازل انتظار دارند. هر دوی این گروهها فکر می‌کنند که وظیفه اصلی ما تأمین خواستها و نیازهای چاپی و انتشاراتی يك عده ارباب رجوع خاص و خودی است، و نه «فعالیت در راه بسط و اشاعه هرچه بیشتر دانش»، که اگر اساسنامه‌ای می‌داشتیم بی‌شک بر آن تأکید و تصریح می‌کرد. البته، اگرچه این هر دو گروه از عرفهای معمول غافلند و حاضر نیستند بپذیرند که شاید نشر آثار علمی و تحقیقی در جاهای دیگر معنای دیگری داشته باشد، اما با وضعی که فعلاً ما داریم نه می‌توانیم نظریات و خواستهای آنها را تماماً بپذیریم و نه می‌توانیم آنها را تماماً رد کنیم. با همه این احوال، تازه تمامی آنچه هم که رئیس دانشگاه امریکایی قاهره از ما می‌خواهد این است که بیلان ما سود نشان بدهد.

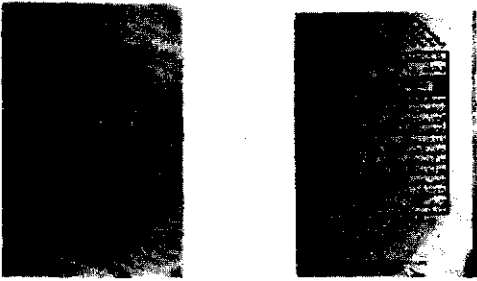
من کتابهایی را که چندان ربطی به حوزه کمابیش مورد تخصصان- در زمینه مصر و جهان عرب- نداشت از لیست کتابهای در دست انتشارمان حذف کردم، و به این ترتیب يك نوع سیاست تخصصی در پیش گرفتم. بعداً با فراهم شدن امکانات پولی کافی توانستیم کتابها را برای چاپ به خارج بفرستیم و به این ترتیب از شر مشکلات چاپ کتاب در داخل مصر خلاص شویم، و در عین حال توانستیم کار توزیع کتابهای وارداتی را نیز بر عهده بگیریم و برنامه‌های انتشاراتی مشترکی را با سایر ناشران آغاز کنیم.

در سال ۱۹۷۴ ما از جمله معدود ناشرانی بودیم که آثارشان

اختصاصاً درباره خاورمیانه بود. از میان سایر مؤسسات انتشارات بزرگ انتفاعی، تنها آلن اند انوین (Allen and Unwin) و لانگ منز (Longmans)، که با مکتبه لبنان (Librairie du Liban) و چند ناشر مشابه دیگر در لبنان مربوط است، آثاری در زمینه مسائل مربوط به اعراب منتشر کرده‌اند. مؤسسه انتشاراتی کتابهای آموزشی هاینمن (Heinemann Educational Books) نیز مجموعه‌ای تحت عنوان «نویسندگان عرب» (Arab Authors) در می‌آورد، و ما تا سال ۱۹۷۸ آن قدر وضعمان خوب شده بود که توانستیم نخستین طرح انتشاراتی مشترکمان را، برای چاپ و انتشار ترجمه انگلیسی مرامر (Miramir) نجیب محفوظ، با این مؤسسه شروع کنیم؛ این اثر به طور همزمان در مجموعه «نویسندگان افریقایی» (African Writers) هاینمن، و نیز توسط مؤسسه انتشاراتی سه‌قاره (Three Continent) در امریکا، انتشار یافت.

در میان ناشران دانشگاهی دیگری که آثاری در زمینه خاورمیانه منتشر کرده‌اند، علی‌الخصوص بایستی از مؤسسه نشر دانشگاهی سیراکوز (Syracuse University Press) و مدیر سابق آن، آرپنا مسروبیان (Arpena Mesrobian)، یاد کرد که علاوه بر آثاری که خودشان سالهاست در این زمینه منتشر می‌کنند، توزیع کتابهای زاهی خوری از دانشگاه امریکایی بیروت را نیز بر عهده دارند. اگرچه ما هرگز با نشر دانشگاهی سیراکوز مشترکاً کتابی چاپ نکردیم، اما روابطمان همیشه دوستانه بوده: من بارها نویسندگانی را که آثاری برای چاپ و انتشار داشته‌اند، به سراغ آرپنا فرستاده‌ام، و یکی از پر فروشترین کتابهای ما نیز کتابی بوده که با توافق سیراکوز از روی یکی از کتابهای آنان افست کرده بودیم، و ظاهراً جانشین من در مؤسسه نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره نیز در صدد است یکی دیگر از کتابهای نشر دانشگاهی سیراکوز را افست کند.

در زمینه توزیع نیز با اینثاکا پرس (Ithaca Press)، که يك ناشر كوچك تخصصی در لندن است؛ بریل (Brill)، در لیدن هلند، برای توزیع کتابهای آنها توسط ما در مصر و توزیع آثار ما در لندن توسط آنها؛ مرکز تحقیقات امریکایی در مصر؛ مرکز خاور نزدیک دانشگاه دورهام؛ مؤسسه فرانسوی باستانشناسی شرق؛ و نیز دو



ناشر مجلی دیگر که آثاری به زبان عربی منتشر می کنند طرحهای مشترکی به اجرا در آورده ایم.

تا سال ۱۹۸۰ افزایش توجه مردم به خاورمیانه - که بی شک تا حدود زیادی از جنگ ۱۹۷۳، دلمشغولی جهان به مسأله نفت، و طرح نام و چهره سادات در رسانه های غربی مایه می گرفت - باعث شده بود که وست ویو (Westview) و کروم هلم (Croom Helm) دست به کار انتشار کتابهایی در زمینه خاورمیانه بشوند، و ما در عین حال که با آلن اندانوین، ولانگ منز و چندین مؤسسه انتشاراتی انتفاعی یا غیرانتفاعی علمی دیگر طرحهای مشترک توزیع یا فروش، به شکل کتاب در مقابل کتاب، داریم، با وست ویو و کروم هلم نیز طرحهای انتشاراتی مشترکی را به اجرا در آوردیم. روابط بی دردسر و پرمفعتی که با اجرای این طرحهای مشترک پیش روی ما گشوده شده با روابطی که ما معمولاً با ناشران مصری داریم زمین تا آسمان فرق دارند.

همانطور که پیشتر گفتیم، از سال ۱۹۷۴ به این سو بازار نشر کتابهای مصری کلاً در حال رکود و افول بوده است؛ و حالا که این سطور را می نویسم (ژوئیه ۱۹۸۵ / تیر ۱۳۶۴) پنج ماه از موعد مقرر برای انتشار گزارش کمیسیون ویژه ای که برای بررسی رسمی علل و عوامل این موضوع از طرف وزارت فرهنگ مصر تعیین شده بوده، می گذرد. تا سال ۱۹۷۴ صنعت نشر کتاب مصر دست کم يك علامت صوری حاکی از سلامتی از خود بروز می داد: به این معنی که تا آن زمان ۵۰ درصد انتشارات مصر به سایر کشورهای عرب صادر می شد. اما، همچنانکه پیشتر نیز یادآور شدم، در این سال دولت مصر مقررات بانکی و بازرگانی جدیدی وضع کرد که بنا بر آن بهای محمولات صادراتی مصر می بایست در يك فاصله زمانی عملاً غیر ممکن به وطن بازگردانده می شد، و بدین ترتیب، من غیر مستقیم، هم به نحوی مؤثر جلوی صدور کتاب توسط ناشران کوچک را گرفت و هم شبکه های انبارداری و فروش خارجی ناشران گول پیکری همچون الاهرام و دارالمعارف را، که به مرور زمان طی سالیانی طولانی، ایجاد گردیده بود منهدم ساخت. اصلاحات نه چندان جدی و اساسی ای هم که بعدها در این مقررات به عمل آمد آن قدر به عهده تأخیر و تعلل افتاد که احتمال هر فایده ناچیزی هم که احیاناً می توانست داشته باشد، با تحریم مصر توسط اعراب در پاسخ به انعقاد قراردادهای کمپ دیوید، پیشاپیش خنثی گردید. با همه این احوال، رکود و افول صنعت نشر مصر تماماً موكول به دلایل و عوامل خارجی نیست و بی شك تا حدودی نیز از عقب ماندگیهای فنی و سطح نازل کیفیت تولید این کشور آب می خورد. اگرچه ناشران مصری عموماً کتاب دزدی ناشران لبنانی را دلیل اولیه و اصلی کساد کاری خود می دانند، اما شك نیست که لبنانیها، به

لحاظ کیفیت به مراتب برتر تولیدشان، حتی بدون توسل به کتاب دزدی هم می توانسته اند بازارهایی را که بیشتر در قبضه مصریها بوده، و حتی بازارهای داخله خود مصر را، تصاحب کنند؛ و سوسه سفارش دادن کتاب خوبی که توسط نویسنده ای معتبر نوشته شده و با چاپ پاکیزه، صحافی زیبا، قیمتی مشتری پسند، و بالأخره تخفیفی برای کتابفروشیها ارائه گردیده باشد، آن قدر نیرومند است که کمتر کتابفروشی می تواند در برابر آن مقاومت کند.

مصر بیش از صد سال، از نظر اقتصادی و مالی و فنی و فرهنگی، بر بقیه جهان عرب سیادت و سروری داشت. ثروت به دست آمده از انقلاب کشاورزی قرن نوزدهم سرمایه لازم برای انواع ابتدایی و محقری از صنعتی کردن اقتصاد مصر را فراهم آورده بود، و از سوی دیگر، شمار روزافزون باسوادان این کشور نیز، که بیش از نصف جمعیت عربی خوان آن ایام جهان را در بر می گرفت، بازار مطمئنی را برای ناشران مصری تأمین و تضمین کرده بود. این وضع در مجموع باعث شده بود که مصریها بقیه جهان عرب را عقبه خود تلقی کنند، و احتمالاً دچار نوعی خواب خرگوشی شوند؛ اکنون سه دهه است که تمام اسباب و عوامل آن سیادت و سروری از کف مصر رفته است.

به زعم بیشتر مصریها، آنچه بیش از همه برای انتشارات مصر مصیبت بار بوده تحولاتی است که اخیراً در جامعه مصر روی داده و به وضعی که امروزه عموماً آن را نوعی بحران فرهنگی می دانند، انجامیده است. برنامه های سوادآموزی و پولهایی که با گشاده دستی در راه توسعه آموزش عالی خرج شده، به جای آنکه به پیدایش طبقه جدیدی از خریداران و خوانندگان کتاب بیانجامد، نسلی از بردگان صنعتی پدید آورده که در شیخ نشینهای خلیج فارس و عراق و لیبی و عربستان سعودی مشغول کار شده اند و عوایدشان را برای خرید مستغلات یا کالاهای مصرفی وارداتی در وطن خود خرج می کنند، و به این ترتیب عمده ترین - و تا این اواخر تقریباً ناشناخته ترین - منبع تأمین بینة اقتصادی را، که مآلاً به نفت سایر کشورهای عرب وابسته شده، تشکیل می دهند. پولهایی که این گروه از طرق رسمی و غیر رسمی به مصر می فرستند، در سالهای اخیر با ایجاد رونق کاذب و متورم در

قتصاد این کشور، قیمت مواد خوارکی، پوشاک و مسکن را به سطحی فراتر از قیمت‌های مشابه در اروپا افزایش داده، و باری لمرشکن و طاقت‌فرسا بر دوش اصحاب علم و ادب و وشفکران و کارمندان طبقه متوسط قدیمی نهاده است، بدون نکه مبنای محکمی برای ایجاد آنچه که یک اروپایی آن را رفاه اقع می‌داند، فراهم آورده باشد. و بدیهی است که این طبقه ندید در حال ظهور در جامعه مصر، که علاوه بر بردگان صنعتی، سازوبفروشها، زمینخوارها، دل‌های صادرات و واردات، و حتکرین و صاحبان انحصار فروش مواد غذایی را نیز در بر می‌گیرد. و یکی از جامعه‌شناسان مصری آن را «لمین بورژوازی» (Lumpenbourgeoisie) اصطلاح کرده. در حالیکه بر تنها منبع رآمد قابل تصرف امروزه جامعه مصر تسلط دارد، هیچ گونه علاقه‌ای به کتابخوانی ندارد. و به این ترتیب، صنعت نشر مصر در حالی که پایگاه فرهنگی دیرینه خود را از دست داده، دریافتن یک ایگاه فرهنگی جدید نیز با شکست مواجه بوده است.

مشکل بتوان گفت که آیا این وضع طی نسل بعدی مصر نیز دامه خواهد یافت یا نه. شاید مصر دیگر به یک جامعه بی کتاب دل شده باشد، و اگر چنین باشد، گرانی بیشتر کتابهای مصری و یز شلختگی و ولنگاری در تولید آنها در تشدید و تسریع این ی کتابی بسیار مؤثر بوده است. اما در این میانه تولید کتابهای نودکان به زبان عربی به نحوی استثنایی رشد کرده است، و شاید مزی که در این رشد استثنایی نهفته است بتواند گریزگاهی برای فلاصی صنعت نشر مصر از مخمصه کنونی بگشاید؛ در این حوزه، سه مؤسسه انتشاراتی مصری توانسته‌اند با کمک ناشران لبنانی، ز طریق گشودن نقبی به گنجینه غنی و سرشار افسانه‌های کهن عربی و نیز استمداد از استعدادهای چشمگیر نقاشان مصری و لمسطینی که تاکنون عاطل و بلااستفاده مانده بوده، کتابهای سیار گرا، با کیفیت اعلا و قیمت‌هایی کاملاً مناسب و مشتری پسند هیه کنند و مآلاً بازار کتابهای کودکان را در این کشور تحت سلطه خود بگیرند.

ضمناً نباید فراموش کرد که امروزه حکومت مصر، برخلاف سه حکومت‌های عربی دیگر، از ناشران داخلی هیچ گونه کتابی جز کتاب درسی نمی‌خرد؛ به نشر آثار علمی و تحقیقی هیچ گونه نمک مالی نمی‌دهد؛ و بالأخره از زیر بار نگاهداری و اداره برگونه کتابخانه‌ای که کتاب امانت بدهد، و یا حتی از دایر کردن رانتخانه‌های کوچکی که در سالهای نخست بعد از انقلاب اصصری نظایر آن در هر مدرسه‌ای دایر بود، نیز ظفره رفته و وشانه خالی کرده است. علاوه بر همه اینها، طرد مصر از محافل و مجامع منطقه‌ای، نظیر جامعه عرب، که پیشتر مقادیر معتنا بهی از کتابهای وردنیاز هیئت‌های فرهنگی و دیپلماتیک عرب را از مصر خریداری

می‌کردند، نیز سهم قابل ملاحظه‌ای در رکورد و کساد ی کاروبار صنعت نشر مصر داشته است. شک نیست که به موازات همه اینها، ضرورت انعقاد یک قرارداد حق نشر (= کپی رایت) نافذ و مؤثر میان کشورهای عرب نیز شدیداً احساس می‌شود.

اگر وضع به همین منوال بماند مؤسسه نشر دانشگاهی دانشگاه امریکایی قاهره احتمالاً همچنان در حاشیه بازار انتشارات مصر خواهد ماند، و مجبور خواهد شد که همه توان خود را تنها مصرف تأمین خواسته‌های یک گروه مخاطب کوچک و عمدتاً انگلیسی زبان بنماید.

* مشخصات کتابشناسی اصل این مقاله چنین است:

John Rodenbeck, «A Scholarly Publisher in Egypt», *Scholarly Publishing: A Journal for Authors and Publishers*, July 1985, pp. 317-340.

(۱) جان رودنک در سال ۱۹۸۴، بعد از ده سال تصدی مدیریت نشر دانشگاهی

دانشگاه امریکایی قاهره، از این سمت بازنشسته شد.

(۲) این مطلب را پروفیسور جورج تی اسکانتن (George T. Scanton)، از دانشگاه امریکایی قاهره و کالج سنت آنتونی اسکفورد (St. Antony's College, Oxford)، اعلام کرده است. کار باستانشناسانه او اخیراً نتایج تحقیقاتی را که حدود یک قرن پیش، از بررسی‌های کتیبه‌های بازمانده از آن ایام، به دست آمده بوده و از آن پس کلاً فراموش شده و یا اصلاً مورد اعتنا واقع نشده بودند، تأیید می‌کند. بنا بر این، کشفیات پروفیسور اسکانتن علاوه بر آنکه باب بررسی درباره یک مسأله جالب تاریخی را دیگر باره گشوده، نقش مهمی را که بایستی نشر جدی و مستمر آثار علمی و تحقیقی در این میانه ایفا می‌کرده و نکرده، نیز مشخصاً نشان داده است. امروزه برخلاف گذشته، دیگر در هیچ یک از مجموعه‌های باستانشناسی در سراسر اروپا، امریکا و جهان عرب، اوراق بازمانده از ایام فاطمیان را که با چاپ قالبی چاپ شده بوده، به غلط به نفوذ اروپاییانی که در خلال قرن هفتم یا هشتم وارد جهان عرب شده بوده‌اند، نسبت نمی‌دهند. حالا دیگر کاملاً معلوم شده است که برای کشف رمز و راز تاریخی این جریان بایستی رذروابط فرهنگی و بازرگانی‌ای را گرفت که در اوایل قرون وسطی میان جهان عرب و چین برقرار بوده است.

(۳) نگاه کنید به:

Datus C. Smith, Jr., «Scholarly Publishing in the Third World», *Scholarly Publishing*, vol. 12, no. 3, April 1981, pp. 195-218.

(۴) رقم مربوط به مطبعه بولاق را از مایکل آلبین (Michael Albin)، از کتابخانه

کنگره، و رقم مربوط به ناشران انگلیسی را از یکی از همین ناشران، یعنی چارلز نایت (Charles Knight) گرفته‌ام.

(۵) برای مطالعه بیشتر درباره علل و عوامل افول نشر کتاب در مصر، نگاه کنید به فصل مربوط به مصر، که من و نادیه رزق مشترکاً آن را نوشته‌ایم، در کتاب:

Philip G. Altbach, Amadio A. Arboleda, and S. Gopinathan (eds.), *Publishing in the Third World* (Portsmouth, NH: Heinemann, and London: Mansell, 1985).

(6) Mason Rossiter Smith, «A scholarly bridge between two cultures», *Scholarly Publishing*, vol. 4, no. 2, January 1973, pp. 175-82.